

نگاه تمدنی ما؛ خروج از عالم غیردینی

تمدن پژوهی یا شناخت تمدن‌ها، رشته‌ای است، خود متشکل از چندین رشته دانشگاهی.



فرهنگ، انقلاب و تمدن اسلامی؛ در گفت‌وگو با دکتر موسی نجفی

نگاه تمدنی ما؛ خروج از عالم غیردینی

تمدن‌پژوهی یا شناخت تمدن‌ها، رشته‌ای است، خود متشکل از چندین رشته دانشگاهی.

اما در این میان هدف از شناخت یک تمدن چه می‌تواند باشد؟ شاید تمدن‌شناسان پاسخ بگویند که تمدن‌ها را می‌شناسیم، به این دلیل که زندگی بشر گذشته و قانونمندی‌های زیست‌بوم‌های فرهنگی و اجتماعی گذشته و تنوع مترتب بر آن را به مردمان امروز معرفی کنیم. با این حال شکی نیست که هر تمدنی برای میراث‌برانش، تنها یک زیست‌بوم متعلق به دوران‌های پیشین نیست بلکه امکان یک بالندگی دوباره و بازپویایی را در خود نهفته دارد؛ به این معنا که مردمان امروز تمدن‌های گذشته، در هر حرکت خود به سوی آینده، نگاهی به شکوه و قدرت سابق خویش دارند و از آن اعتبار می‌جویند. در همین راستا، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی اخیراً پژوهشکده‌ای را با نام «فرهنگ، انقلاب و تمدن اسلامی» بنیان نهاده است. این پژوهشکده که به ریاست دکتر موسی نجفی، استاد فلسفه سیاسی و تاریخ اندیشه معاصر و گروهی از متخصصان علمی اداره می‌شود، نقطه حرکت خود را بر فرهنگ و تمدن اسلامی و نیز وقوع انقلاب اسلامی به‌عنوان برآیند آن، متمرکز ساخته است.

آنچه از پی می‌آید، گفت‌وگویی است با دکتر نجفی درباره این پژوهشکده و پشتوانه‌های فکری و فرهنگی آن. دکتر نجفی که به تازگی کتاب «هویت ملی ایرانیان و انقلاب اسلامی» زیر نظر وی به چاپ رسیده، در این گفت‌وگو نسبت میان فرهنگ، تمدن اسلامی و انقلاب اسلامی و نیز حرکت به سمت افق‌های تمدن نوین اسلامی در جهان معاصر را مورد بحث قرار داده‌اند.

8226؛ تأسیس پژوهشکده فرهنگ، انقلاب و تمدن اسلامی، چه هدفی را دنبال می‌کند؟

مقام معظم رهبری یک تقسیم‌بندی در ارتباط با مراحل انقلاب اسلامی دارند. این تقسیم‌بندی عبارت است از مرحله نهضت، نظام سیاسی و تمدن اسلامی؛ به این معنا که انقلاب (اسلامی) در مقام تغییر وضع موجود قرار گرفته و نهضت شکل می‌گیرد. در پی این نهضت یک نظام سیاسی شکل می‌گیرد که وضع موجود است و آنگاه باید به سمت یک وضع ایده‌آل حرکت کنیم که از آن به تمدن اسلامی تعبیر می‌کنیم.

8226؛ البته مقصودتان تمدن نوین اسلامی است تا خود تمدن اسلامی که در گذشته وجود داشته است؟

همین‌طور است. طبیعتاً این تمدن نوین (اسلامی) نیم‌نگاهی هم به گذشته خود دارد. وقتی به تاریخ معاصر جهان اسلام می‌نگریم، متوجه می‌شویم که بیداری اسلامی از جهان تسنن آغاز شد؛ یعنی از هنگام حمله ناپلئون به مصر اما امروز رهبری بیداری اسلامی با تشیع (ایران) شده است. یک علت این امر این است که ایران جزو معدود کشورهای اسلامی است که به نظام سیاسی (اسلامی) رسیده؛ البته کشورهای اسلامی مثل عربستان، افغانستان (در زمان طالبان) و پاکستان مدعی نظام اسلامی هستند اما واقعی نیست و شباهی از نظام اسلامی است.

8226؛ می‌توانید کمی بیشتر، دلایل و چرایی این مسئله؛ یعنی انتقال بیداری اسلامی از جهان تسنن به ایرانی (شیعی) را بشکافید؟ ابتدا که جهان اسلام می‌خواست با جهان غرب و استعمار درگیر شود، نوعی درگیری در «سطح»؛ پدید آمد؛ یعنی در حد درگیری نظامی و سیاسی بود. این نوع درگیری را ما در ایران عصر قاجار به‌ویژه دوران فتح‌علی‌شاه هم داشتیم. با این حال، هرچه اندیشه، غربی و مدرنیته جهانی‌تر شد و ابعاد خود را در سایر کشورها گسترش داد، آن تفکر (بیداری اسلامی) جایی می‌توانست در مقابل این وضعیت بایستد که «عمیق‌تر»؛ نگاه کند. از نظر ما، تشیع و ایران و به‌ویژه انقلاب اسلامی همان جایگاهی است که می‌تواند با این وضعیت مقابله عمیق داشته باشد. خود انقلاب اسلامی در مقطعی هم «معلول»؛ بیداری اسلامی است و هم به نوبه‌خود «علت»؛ بیداری اسلام. به همین علت است که از انقلاب اسلامی به «موج چهارم بیداری اسلامی» تعبیر می‌کنیم. در حقیقت موج چهارم به رهبری تشیع و ایران است.

8226؛ این نقطه ثقلی که به تعبیر شما، تشیع و ایران دارا بوده و می‌تواند در برابر وضعیت جهانی‌شده مدرنیته بایستد، چیست؟ به بیان دیگر، تشیع و ایران چه ویژگی و جوهره‌ای در خود نهفته دارد که می‌تواند به نقد و بدیل‌سازی در برابر این وضعیت دست یازد؟

به‌نظرم قطب عمیق‌تر اسلام، تشیع است. نظریه «تمدنی تشیع»؛ از جهات بسیاری ژرف‌تر است. عرفان، فلسفه و دیگر دستاوردهای هنری و فرهنگی تشیع با دیگر بخش‌های جهان اسلام قابل مقایسه نیست. در واقع، تمدن‌سازی که در تشیع و در یکی از

پایگاه‌های آن، یعنی ایران هست، یا در دیگر نقاط جهان اسلام نیست و یا کمتر است. از همه مهم‌تر، عمیق‌ترین و اصیل‌ترین لایه اسلام نزد اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) است. تمام این موارد، توانایی مقابله با لایه‌های عمیق غربی را دارند. تشیع در دیگر کشورهای اسلامی هم هست، اما وجود آن در ایران به‌ویژه با وقوع انقلاب اسلامی، نمود خاصی پیدا کرده است. طبیعتاً یکی از نقاط برخورد میان اسلام و غرب، در 171#&؛ سطح تمدنی&؛ رخ می‌دهد. زمانی بحث نهضت‌های اسلامی و استعمار است که آنها را در زمان مشروطه و البته در دیگر نقاط جهان اسلام داشته‌ایم؛ اما با مشروطیت، نهضت نفت، 15 خرداد 42 و 22 بهمن 57 ما وارد فضایی دیگر شدیم؛ یعنی از مرحله نهضت‌سازی به نظام‌سازی رسیدیم. این فرایند (نظام‌سازی) در بقیه کشورهای اسلامی یا ناقص صورت گرفت یا اصلاً اتفاق نیفتاد. در ایران نهضت دینی به یک 171#&؛ نظام اسلامی&؛ بدل شد که البته در این میان، نقش علمای شیعه از میرزای شیرازی، امام‌خمینی(ره) تا امروز آیت‌الله خامنه‌ای برجسته است.

8226#&؛ نمی‌خواهیم وارد بحث پردامنه نقش شخصیت در تاریخ بشویم اما به نظر شما جدای از نقش مهم علما در پیشبرد این فرایند تا به امروز، آیا ظرف تمدنی و بستر فرهنگی ایران مستعد این امر نبوده است؟
البته بیشتر باید از بستر فرهنگی تشیع در ایران سخن گفت. بستر تمدنی ایران در 3 بعد توانسته قبول اسلام را برای ایرانیان تسهیل کند که یکی بعد 171#&؛ عدالت‌طلبی&؛، بعد دوم 171#&؛ معنویت‌خواهی&؛ و سومین بعد 171#&؛ حق‌پرستی&؛ ایرانیان است. از این‌رو، ایرانیان می‌توانستند، لایه‌های عمیق‌تر اسلام را درک کنند. جالب است که در صدر اسلام اول نخبگان (ایرانی) مسلمان شدند و آنگاه توده‌های مردم. این از نقاط عجیب تاریخ اسلام است. دانشمندان ایرانی که در مدائن (واقع در عراق امروز در نزدیکی بغداد) بودند، پس از شنیدن ندای اسلام، به سرعت به آن جذب شدند. یکی، دو قرن هم طول کشید تا توده مردم در ایران به‌تدریج مسلمان شدند. نکته مهم در این میان، گرایش ایرانیان از خلافت به طرف امامت است؛ این مسئله را در خونخواهی قیام اباعبدالله‌الحسین(ع)، در قیام مختار و پس از 2 قرن در دوران آل‌بویه و آنگاه در قرون بعدی در دوران صفویه که اوج این جریان است، می‌بینیم. از این‌رو، ما تنها کشور اسلامی‌ای هستیم که سابقه 500 ساله فرهنگ شیعی را به‌طور رسمی در سطح یک کشور پهناور داریم و بی‌تردید، یکی از علت‌های این امر، بسترهای تمدنی در ایران است که ایرانیان توانستند با وجود آنها آموزه‌های اسلام و تشیع را که یکی از عمیق‌ترین آنها 171#&؛ عصمت و عدالت&؛ است، بهتر درک کنند.

8226#&؛ هانری کربن و پژوهشگران پیرو وی، از تشیع به‌عنوان اسلام ایرانی یاد می‌کنند و تعبیر آنها تا حدی به برداشت ما نزدیک است اما اخیراً بحث دیگری در جامعه ما مطرح شده که از مکتب ایرانی سخن می‌گوید. نظر شما در این باره چیست؟
اگر مقصود از این بحث این باشد که ایرانیان برای خودشان، یک اسلام پدید آوردند، اشتباه است اما زمانی ملتی یا قومی در جذبی که می‌خواهد بین قطب‌های یک مکتب نگاه کند، به لایه‌های عمیق‌تر آن نظر دارد. ایرانیان این خصلت را دارند؛ به این معنا که ایرانیان به‌خاطر ویژگی‌های تمدنی، شخصیتی و چه بسا عوامل دیگر با هوشمندی دریافتند که 171#&؛ ولایت&؛، گمشده آنهاست، به همین علت هم جریان 171#&؛ خلافت&؛ را نپذیرفتند. در اینجا شخصیت‌هایی مثل فردوسی و خواجه‌نصیرالدین طوسی در این انتقال، نقش داشتند. به هر حال، اسم این را نمی‌توان ایرانی صرف گذاشت؛ در واقع می‌توان گفت که ظرف ایران پذیرای لایه‌های عمیق‌تر اسلام، یعنی 171#&؛ امامت و ولایت&؛ بود. در هیچ جای جهان اسلام این اتفاق به این صورت رخ نداده است. ایرانیان توانستند به این عمق برسند. بی‌تردید، نقش ایرانیان به‌ویژه فیلسوفان، عارفان، شاعران و هنرمندان و به‌خصوص فقها در عمق بخشی به این لایه‌ها اهمیت دوچندانی دارد.

همه این موارد این نوید را به ما می‌دهد که در زمینه بحث تمدنی، نسبت به انقلاب بیشتر و با توان و پشتوانه جدی‌تری حرکت کنیم. این مسئله در بیانات مقام معظم رهبری به‌طور 171#&؛ تفصیل&؛ هست و در بیانات امام(ره) به‌طور 171#&؛ اجمال&؛، اگر ما به این طرف (تمدن‌سازی) حرکت نکنیم، بیم آن می‌رود که در مرحله 171#&؛ نظام‌سازی&؛ متوقف شویم. امروزه در گستره 171#&؛ جهانی‌شدن&؛ و فراگیری مدرنیته، نظام ایده‌آل، 171#&؛ لیبرال دمکراسی&؛ است. پشتوانه نظام لیبرال دمکراسی و در کل مدرنیسم، تمدن غربی است. حال اگر بخواهیم نظام سیاسی اسلامی داشته باشیم- که البته در جمهوری اسلامی داریم- نمی‌تواند بدون پشتوانه تمدن اسلامی باشد. به بیان بهتر، ما بین 2 حلقه تمدنی گذشته و آینده قرار گرفته‌ایم. یکی از کارکردهای انقلاب اسلامی وصل کردن این دو حلقه (تمدنی) به یکدیگر بوده است؛ به این معنا که انقلاب اسلامی خواسته 171#&؛ گسستگی مدرن&؛ را به 171#&؛ پیوستگی اسلامی&؛ تبدیل کند.

8226#&؛ شما انقلاب اسلامی را پیامد کنش و واکنش این ظرف تمدنی (اسلامی- ایرانی) دانستید. اکنون بهتر است به‌طور تفصیلی‌تر نسبت میان انقلاب اسلامی و تمدن اسلامی- ایرانی را تبیین کنید.
بیداری اسلامی، هم جنبه سلبی دارد و هم ایجابی. جنبه سلبی آن در مقابل مدرنیزاسیون در جهان اسلام و ایران بوده است. به همین علت هم از جهان تسنن آغاز شد و سپس به جهان تشیع (ایران) رسید. اما در مرحله ایجابی آن 2 مرحله وجود دارد؛ یکی مرحله اجمالی و دیگری تفصیلی. مرحله اجمالی، پایه‌گذاری یک نظام سیاسی اسلامی است؛ به این معنا که با پایه‌گذاری نظام اسلامی، نظام سیاسی لیبرال دمکراسی را کنار می‌گذارد. اما همین مسئله، بعدها ابعاد عمیقی پیدا می‌کند زیرا ما اکنون در عصر 171#&؛ جهانی‌سازی&؛ قرار داشته؛ یعنی در وضعیتی قرار داریم که غرب و مدرنیسم سلطه فرهنگی خودش را در جهان 171#&؛ مطلق&؛ می‌داند. حال بیداری اسلامی که ضد این سلطه است، باید بتواند غیر از جنبه سلبی در بعد ایجابی هم حرف

تازه‌ای داشته باشد. یکی از کارکردهای مدرنیسم این است که هر جا که پدیدار می‌شود، بین تاریخ گذشته، اکنون و آینده گسستگی ایجاد می‌کند. انقلاب اسلامی، در برابر این گسست، نوعی پیوستگی ایجاد می‌کند؛ به این معنا که انقلاب اسلامی بین گذشته اسلامی، وضعیت فعلی و آینده «#پیوست" برقرار می‌سازد.

در یکی دو دهه اخیر، آن گذشته اسلامی، در حال، تحقق پیدا کرد و طبیعتاً باید به طرف آینده برود. علت این ضرورت این است که ما در وضعیتی زندگی می‌کنیم که عالم، «#عالم غیردینی" است. جامعه ایران، یک جامعه اسلامی و نظام سیاسی هم یک نظامی اسلامی شده است. اگر این دو با یکدیگر ترکیب شوند و به سمت تمدن اسلامی نوین بروند، می‌توان گفت که جامعه دینی، نظام دینی و عالم دینی. اما اگر بحث تمدنی پیش نیاید اینگونه می‌شود؛ جامعه دینی، نظام دینی و عالم غیردینی. این چیزی است که در بیشتر نقاط جهان اسلام هست؛ به این معنا که جامعه‌شان دینی است، نظام‌شان هم به ظاهر دینی است، اما عالم‌شان غیردینی است. به نظر، جریان طالبان و برخی گفتمان‌های بنیادگرا، علی‌الظاهر در پی دینی‌سازی نظام هستند، البته نه به طور عمیق و کارشناسانه اسلامی، اما با عالم دینی کاری ندارند. به همین علت به راحتی در عالم سکولار قرار می‌گیرند و اصلاً قدرت اینکه عالم سکولار را هم تغییر بدهند، ندارند؛ زیرا عقلانیت اسلامی را قبول ندارند و در نتیجه نمی‌توانند تمدن اسلامی پدید آورند. حال آنکه این عناصر همه در تشیع به‌ویژه تشیع مستقر شده طی قرون متمادی در ایران یافت می‌شود.

به هر روی، ما کمتر روی تمدن‌سازی فکر کرده‌ایم بیشتر بحث ما بر نهضت نظام‌سازی متمرکز بوده و هست. از سوی دیگر، پشتوانه‌های تمدن غربی اجازه نمی‌داد که ما به لایه‌های عمیق‌تر آن برویم اما اکنون که نظام سیاسی در صدد عمق‌یافتن است، باید نظام دینی بتواند عالم دینی ایجاد کند. اصلاً «#جنبش نرم‌افزاری" که توسط مقام معظم رهبری عنوان شده، تبدیل نظام دینی به «#عالم دینی" است. اگر این اتفاق نیفتد ما در نظام دینی می‌مانیم اما عالم غیردینی نظام دینی را محاصره می‌کند و بر آن غلبه می‌یابد. ساختن عالم دینی از جمله ضروریات انقلاب اسلامی است که باید به سمت آن گام برداریم.

•#هم‌اکنون جنبش‌های ضدجهانی‌شدن در جهان وجود دارند اما از گفتمان غالبی برخوردار نیستند و در حاشیه قرار دارند و تنها در حد منتقد فرایند جهانی‌شدن آشکار می‌شوند. حال در مقایسه با این وضعیت، انقلاب اسلامی چگونه می‌تواند در یک عالم سکولار، عالمی دینی بسازد. به‌ویژه در حالی که تمام ابزارها، شیوه‌ها و روش‌ها برآمده از عقل مدرن هستند، با چه امکانات، روش‌ها و ابزارهایی می‌توان عالم دینی پدید آورد. با همین شیوه‌ها و ابزارهای موجود؟
اولاً جنبش‌های ضدجهانی‌شدن که از آنها صحبت کردید، هیچ‌گاه به یک گفتمان غالب نمی‌رسند؛ چرا که خودشان از لوازم مدرن هستند و از طرفی شالوده‌شکن مدرنیسم نیستند.

•#اتفاقاً برخی از آنها هستند. برای مثال برخی از زیرشاخه‌های جنبش‌های محیط‌زیست‌گرا که خواهان بازگشت به یک وضعیت عادی از عقل ابزاری و فرآورده‌های تکنولوژیک، کاملاً ساختارشکن هستند. شاید پست‌مدرنیسم هم اینگونه باشد اما در نهایت همه اینها یک گفتمان قدسی و ملکوتی ندارند و بنابراین همه‌شان سکولار هستند. لذا آنها از ساحت مادی و عرفی مدرنیسم نمی‌توانند خارج شوند. منتها با وقوع انقلاب اسلامی، پرسش از غرب کلید خورد. این خروج از کمال دیدن ساحت مادی غرب، گام اول است؛ شالوده‌شکنی ساحت تمدن غربی به این معناست که ما آن را در هیچ بعدی اعم از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی غالب نمی‌بینیم.

انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی ما (مسلمانان) مادی نیست. این خودش گام مهمی است. ما «#چند ساحتی" هستیم. پس نخستین گام این است که این فضای را که پشتوانه تمدن مدرن است، به پرسش بگیریم. بنابراین، نخستین کار انقلاب اسلامی، مقابله با ساحت مادی تمدن غرب است. «#توحیدگرایی" که اصل و اساس اسلام است، درست مقابل «#انسان‌گرایی" مادی غرب است. اما اینکه ابزارهای ما برای رسیدن به عالمی دینی چیست؟ باید گفت آن ابزارها در تمدن غربی حالت «#ایدئولوژیک" و پشتوانه‌ای فلسفی و فکری دارد. اگر تمدن غربی شالوده‌شکنی شود، آن ایدئولوژی‌ها به روش‌شناسی و ابزار تبدیل می‌شوند، حتی تکنولوژی. در این حالت، تکنولوژی از بین نمی‌رود، تنها ایدئولوژی‌زدایی می‌شود. به این معنا که اگر پشتوانه ایدئولوژیک غربی تکنولوژی شکسته شود، برای ما قابل استفاده است. در این معنا، دستاوردهای بشر از میان نمی‌رود اما تغییر جا و رتبه می‌دهد؛ یعنی به ساحت واقعی خودش که ابزاری بودن است بازمی‌گردد نه ساحت ایدئولوژیک غالب.

•#در اینجا به نکته ظریفی اشاره کردید. به این معنا که مابین غرب ایدئولوژیک یا ایدئولوژی غربی و مدرنیته قائل به تفکیک شدید. من مدرنیسم، ایدئولوژی و فلسفه مدرن را از ابزار و تکنولوژی مدرن جدا کردم.

•#چگونه می‌توان در عالم نظر این تفکیک را صورت داد تا چه رسد به ساحت عملی؛ زیرا تکنولوژی مدرن حاصل عقل ابزاری، فلسفه مدرن و ایدئولوژی مدرن است. در واقع اینها سخت درهم تنیده‌اند؟

درست است که این تکنولوژی حاصل یک نگاه است و این نگاه هم پشتوانه تمدنی خود را دارد اما آن تکنولوژی بدون پشتوانه تمدنی خودش مطرح می‌شود نه با آن. به بیان دیگر، نگاه ایدئولوژیک آن شکسته می‌شود. زمانی این ابزارها محصول عقلانیت بشر است ولی زمانی آنها صرفاً از کانال ایدئولوژیک بیرون تراویده‌اند. مثالی می‌زنم؛ بحث جمهوری از آثار افلاطون تا به امروز در فلسفه غرب دیده می‌شود اما این مفهوم در آثار منتسکیو، هابز و لاک شکل ویژه‌ای پیدا می‌کند و بنیادهای ایدئولوژیک خاصی در غرب پیدا می‌کند. در کشور ما فقیهی مثل امام(ره) می‌آید و این مفهوم مدرن (جمهوری) را در چشم‌انداز نظام ولایت فقیه وارد می‌کند. اما آیا این همان جمهوریت با تمام پایه‌های ایدئولوژیک آن در غرب و در حصار نظریه قرارداد اجتماعی فلسفه سیاسی غربی است؟ مسلم است که نیست. در واقع این مفهوم (جمهوری) در خدمت نظام ولایت فقیه قرار گرفته است. حال اینکه نظام (جمهوری اسلامی) هرچه بیشتر رشد کند، این هماهنگی بیشتر می‌شود یا نه، بحث دیگری است.

پس این کار در زمان ما تا حدود زیادی بدون #171؛ پارادوکس و جدی، شده است اما در مشروطه صورت نگرفت. این کار را فارابی هم در هزار سال قبل کرده است. تفاوت فارابی با ابن‌طفیل و ابن‌باجه چیست؟ پیش از فارابی عده‌ای می‌خواستند دین را با عقلانیت یونانی آشتی دهند. کار فارابی بیش از این بود. او اندیشه‌ای بنیان کرد که یک نگاهش به تفکر اسلامی بود و نگاه دیگرش به عقل و تفکر یونانی. فارابی تفکر یونانی را در چشم‌انداز تمدن اسلامی قرار داد. امام(ره) کاری مثل یا گسترده‌تر از فارابی کرد. امام(ره) توانسته مفاهیم سیاسی مدرن را با تصرف اجتهادی در چشم‌انداز تفکر اسلامی قرار دهد؛ بدون التقاطی که مشروطه‌خواهان داشتند. بحث تمدن دقیقاً در همین جا مطرح می‌شود. به این معنا که اگر فرهنگ زنده باشد، این نوآوری امام(ره) می‌تواند از حالت اجمال به تفصیل برود. در غیراین صورت در وضعیت نظام‌سازی می‌ماند و عالم غیردینی این مفاهیم (غربی)، کم‌کم نظام دینی را قبضه و احاطه و سپس استحاله می‌کند. نگاه تمدنی ما خروج از این قضیه است.

#8226؛ اما همین ابزارها، نگاه و پشتوانه فلسفی خود را تحمیل می‌کنند یا حتی پیامدهای متفاوت از آنچه در نظر داشته‌ایم، به ارمغان می‌آورند. تحمیل وقتی رخ می‌دهد که آن تمدن و فرهنگ در موضع پایین قرار بگیرد.

#8226؛ اینترنت و فضای مجازی را در نظر بگیرید. بنیاد این فضا، بر اطلاعات شناور و بده‌بستان‌های آزاد افراد در همه حوزه‌ها و علایق انسانی است. بی‌تردید در یک نظام اسلامی این امر محدود می‌شود. اینجا به‌نظم همان بحث مدیریت اسلامی و چگونگی اعمال آن مطرح می‌شود.

درست است. زمانی ما در تمدن مدرن #171؛ منحل و می‌شویم، زمانی #171؛ منفعل و هستیم و زمانی هم #171؛ فعال. ما اکنون در مرحله فعال بودن قرار داریم. طبیعتاً در اینجا فقه اسلامی باید کار خودش را بکند. اصلاً بحث‌های تمدنی، کمتر بحث‌های #171؛ کمی و بیشتر بحث‌های #171؛ کیفی است.

در نظام اسلامی ما شالوده‌شکنی در ذات آن وجود دارد اما اصل قضیه این است که سطح مباحث مهم در نگاه تمدنی، سطح کلان است. به این معنا که همه‌چیز را از بالا می‌نگرد. این کار بسیار مشکلی است؛ یعنی بانکداری اسلامی، هنر اسلامی، اقتصاد اسلامی و... همه اینها ما را به اجمال به وضعیت تمدنی می‌برد اما در آنجا (وضعیت تمدنی) همه اینها باید تغییر کند و وارد وضعیت جدیدی شود؛ در واقع رشد و تکامل پیدا می‌کند. برای مثال، اکنون بانکداری اسلامی ما در عالم غیردینی مطرح شده است. در هنگام آن وضعیت تمدنی، بانکداری اسلامی به‌صورتی تکامل‌یافته‌تر در عالم دینی مطرح می‌شود.

#8226؛ از آغاز انقلاب درباره اسلامی‌سازی علوم اعم از انسانی و تجربی سخن گفته شده است. نتیجه این نگاه افزودن پسوند اسلامی به علوم مدرن بوده است. اکنون امکانات و روش‌های ما برای این منظور (اسلامی‌سازی علوم) چیست و چه تفاوتی با گذشته پیدا کرده است؟

پاسخ این پرسش شما مرتبط با قسمت دوم بحث من است. بحث‌های تمدنی که در دانشگاه‌های ما مطرح می‌شود، بیشتر نظری بوده و از سنخ رجوع به گذشته است. شرق‌شناسان هم تمدن اسلامی را بیشتر به هنر، فلسفه و عرفان می‌شناسند. به‌ویژه ما شیعیان هم از نظام حکومتی در قرون اولیه اسلامی کمتر بهره‌مند بودیم و کمتر وارد این‌گونه مسائل (تمدنی) شده‌ایم. اتفاقی که اکنون افتاده این است که تشیع قدرت حکومتی دارد. بنابراین، در حال حاضر بحث‌ها تنها نظری نیست؛ بلکه عملی هم است. به این معنا که هم‌اکنون شاهد تغییرات عینی هستیم. ما در مقطعی صحبت می‌کنیم که انقلاب اسلامی رخ داده است. در واقع نصف راه را آمده‌ایم؛ یعنی مرحله نهضت و نظام‌سازی را پشت سر گذاشته و در عالم، تحقق پیدا کرده است. حرف این است که این اجمال باید به یک تفصیل تبدیل شود. از طرفی هم دنیا طی دهه‌های اخیر دارد به طرفی می‌رود که عالم غیردینی از نشاط سابق افتاده است. به‌واسطه پیدایی پسامدرنیته هم علوم، فلسفه و هنر غربی، آن مطلق‌نگری گذشته را ندارند. از این رو، این ما را می‌تواند در وضعیتی قرار دهد که پس از مرحله نهضت و نظام‌سازی که سلبی و ساختارشکن هستند، به سمت وضعیت جدیدی حرکت دهد. بنابراین، ما فرهنگ، انقلاب و تمدن اسلامی را با هم می‌بینیم. این پژوهشی است که هم بُعد فلسفه نظری دارد، هم بُعد عملی و هم نگاهی به گذشته و نگاه به غرب دارد و هم گفت‌وگو شالوده‌شکن تمدن غربی را از انقلاب اسلامی می‌گیرد و هم نگاه به آینده دارد و به موازات آن یک #171؛ فلسفه تکاملی؛ را می‌بیند.

اما بخش دیگر پرسش‌تان به امکانات ما در ارتباط با علوم غربی در مقایسه با گذشته برمی‌گشت. در تفکر غربی، آنچه مقوم لیبرال دمکراسی است، بحث #171;پایان تاریخ« است. این پایان تاریخ به معنای کمال دیدن تمدن غربی و لیبرالیسم است. این مسئله در تشیع با نظر مهدویت شکسته شده است. به این معنا که وضع موجود، وضع مطلوبی نیست. در وضع مطلوب در نظریه اسلامی تشیع در آخرالزمان، یک انسان قدسی و آسمانی می‌آید و این زمین را پر از عدل و داد می‌کند. خود فلسفه مهدویت، فلسفه تکامل در تشیع است. بنابراین یکی از اموری که موج چهارم تمدن اسلامی را از دید نظری برای انقلاب اسلامی می‌تواند پشتوانه و جهت دهد، بحث مهدویت و انتظار است که خود نظریه ولایت فقیه هم براساس همین فلسفه و دیدگاه تبیین شده است. ولی فقیه نایب امام‌زمان (عج) است. پس همانطور که این نظریه در نظام سیاسی توانسته جمهوریت را به خدمت گیرد و برای لیبرالیسم هم می‌تواند بدیل بسازد و دمکراسی را تبدیل به مردم‌سالاری دینی کند، در نظام تمدنی هم، (مهدویت) جهت آخر این بحث تمدنی خواهد بود و در آخر با شالوده‌شکنی نظری و عملی در نظریه پایان تاریخ غرب خروج از عالم غیردینی را طی یک فلسفه تکاملی طرف عالم دینی کامل رهنمون می‌شود.

همشهری آنلاین / محمد رضا ارشاد